

## حماسه ی سپاهکل، کابوسی برای ارتجاع

Fri 13 03 2009

مهدی سامع

**هناکی و هزره گوئیهای ماموران وزارت اطلاعات در مورد رفقای که با غرور اخلاقی و سودای استقلال، آزادی و برابری، هشیارانه و آگاهانه به میدان آمدند تا شرایط را نه تفسیر که تغییر دهند، بدون حد و مرز است.**

### مقدمه

در بهار ۱۳۸۷ کتابی با عنوان چریکهای فدایی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷ (جلد اول) که نویسنده آن محمود نادری معرفی شده توسط موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی انتشار یافت. این موسسه کتابهای دیگری نیز در مورد سایر جریانهای سیاسی فعال طی دوران پیش و پس از به قدرت رسیدن خمینی منتشر کرده است. دسترسی این موسسه به بایگانی «مرکز اسناد انقلاب اسلامی» و بازجوئیهای زندانیان سیاسی در دوران رژیم گذشته جای تردیدی باقی نمیگذارد که این موسسه یکی از نهادهای امنیتی رژیم ایران است که از یک طرف با وزارت اطلاعات در ارتباط بوده و از طرف دیگر همچون همهی نهادها و ارگانهای امنیتی رسمی و موازی زیر نظر دفتر حامنهای است. در مورد محمود نادری که یک اسم مستعار است حدس و گمان زیاد است. محمود نادری هر فردی که باشد و هر گذشتهای که داشته باشد، در این حقیقت که نویسنده و یا نویسندگان کتاب از مزدگیران نهادهای امنیتی و در خدمت یک موسسه امنیتی وابسته به وزارت اطلاعات و زیر کنترل و نظارت دفتر ولی فقیه است، تردیدی باقی نمی گذارد.

چندی پس از انتشار این کتاب ولی فقیه نظام در دیدار وزیر، مسئولان و جمعی از کارکنان وزارت اطلاعات با گزاره گویی از «ذهنیت بسیار خوب مردم از مجموعه وزارت اطلاعات برخلاف بیم و هراس همراه با نفرت مردم از دستگاه اطلاعاتی رژیم طاغوت» (۱) صحبت کرد و توصیه کرد که: «از فن آوریهای نوین در زمینهای نرمافزاری و سختافزاری» (۲) بهرهگیری کنند. نکته جالب در حرفهای خامنهای این نیست که در مورد وزارت اطلاعات ولایتش که یکی از منفورترین نهادها در تاریخ بشر است دروغ میگوید. نکته جالب در این است که موسسههای امنیتی جمهوری اسلامی وقتی میخواهند به شیوه نرم افزاری با مخالفان خود مقابله کنند به اسنادی تکیه مطلق میکنند که در دستگاه اطلاعاتی به قول خامنهای «رژیم طاغوت» تهیه شده است.

در مرداد سال ۱۳۸۶ من در یادداشتی با عنوان «شیوه ضد انسانی اعتراف علیه خود» در مورد روش نرم افزاری و یا گفتمانسازی وزارت اطلاعات نوشتم: «هدف اصلی دستگاه امنیتی از پخش اعتراف علیه خود زندانیان سیاسی و عقیدتی اولاً تبلیغ «شکست پذیری» و رواج گفتمان «عدم امکان مقاومت» و دوماً استفاده از اعترافات در مناسبات دیپلماتیک است.» (۳) در همان مقاله نوشتم: «وقتی بازجویان وزارت اطلاعات زندانیان سیاسی را شکنجه میکنند میگویند که هرکس وارد سرازیری اوین میشود، ایمانش بر باد میرود و وقتی با آزار و اذیت موفق به درهم شکستن یک زندانی و آوردن او پشت صفحه تلویزیون میشوند میگویند زندان «فرصت» برای «فکر کردن» است.» (۴) و در مورد کتابها و برنامههای تلویزیونی تاکید کردم که: «دستگاههای امنیتی رژیم کتابهای گوناگون در مورد تاریخ جنبش و زندگی فعالان سیاسی تحت پوششهای مختلف منتشر کرده و یا سریالهای تلویزیونی با هدف مخدوش کردن چهره مخالفان نظام پخش کردهاند. چند روز قبل از پخش برنامه «به اسم دموکراسی» سریالی تحت عنوان «گرگها» علیه سازمان مجاهدین خلق در چند نوبت پخش شد. اخیراً کتابی به نام «شکنجه گران» در ایران منتشر شده که در آن ضمن چاپ اعترافات دو تن از بازجویان ساواک شاه در آن به بررسی عملکرد دستگاههای امنیتی رژیم گذشته پرداخته شده است. در این گونه کتابها با تحریف، دروغ پردازی و استفاده مخدوش و گزینشی از اسناد ساواک، از زندانیان سیاسی گروههای طرفدار خمینی چهره مثبت و در مورد زندانیان سیاسی دیگر گروهها یا سکوت شده و یا چهره منفی از آنان ارایه می شود.» (۵)

کتاب چریکهای فدایی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷ یکی از تلاشهای نرم افزاری و یا گفتمانسازی وزارت اطلاعات است که با در دست داشتن انحصاری اسناد و مدارک و بنابرین جعل سند و سند سازی به تحریف تاریخ می پردازد تا این گفتمان را رایج کند که مبارزه در دوران حکومت گذشته در انحصار خمینی و طرفداران او بوده و دیگر

نیروهای سیاسی «توطئه بیگانه» و یا «وابسته به بیگانه» و یا «واداده و دور از مردم» بوده اند. این دقیقاً نظر خمینی قبل از رسیدن به قدرت بود و همه ی تلاشهای نرم افزاری وزارت اطلاعات همزمان با استفاده از روش سخت افزاری (سرکوب، زندان، شکنجه و اعدام) به کرسی نشاندن حرف خمینی در جهت ادامه حاکمیت استبدادی-مذهبی است. بدیهی است که این شیوه نهادهای امنیتی رژیم برای نیروهای مترقی و آزادیخواه که یا خود مورد شیوه سخت افزاری و نرم افزاری رژیم و دستگاههای سرکوبگر امنیتی قرار گرفته و یا از طریق مطالعه خاطرات زندانیان سیاسی در جمهوری اسلامی یا مشاهده برنامههای مشمئزکننده «اعتراف علیه خود» و یا نوشتههای شکنجه گران بدنام در کیهان حسین شریعتمداری به این طرز کار آشنایی دارند، کاربردی نداشته و ندارد و نتیجه معکوس به دنبال خواهد داشت.

قبل از این که به افشای هدف وزارت اطلاعات در مورد کتاب مورد بحث پردازم مروری کوتاه به سابقه ضدیت خمینی و دارودسته او با چریکهای فدایی خلق را لازم می دانم.

## سابقه

پس از حماسه و رستاخیز سیاهکل، خمینی که در آن زمان در ایوزسیون بود در پاسخ به نامه ۶ اردیبهشت ۱۳۵۰ مسئول اتحادیه انجمنهای اسلامی در اروپا در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۰ نوشت: «باید حادثه سازیه و شایعه پردازیهایی را که در ممالک اسلامی برای تحکیم اساس حکومت استعماری است بررسی دقیق کنید. نظیر حوادث ترکیه و حادثه سیاهکل...» (۶)

موضع خمینی آن قدر ننگین بود که وقتی این پیام در همان زمان در نشریه «اسلام مکتب مبارز» ارگان اتحادیه انجمنهای اسلامی در اروپا با به چاپ رسید جمله «نظیر حوادث ترکیه و حادثه سیاهکل» حذف شد. (۷) سالها پیش کتابی در سه جلد با عنوان «نهضت امام خمینی» به وسیله سید حمید روحانی (زیارتی) نوشته و توسط انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی به ریاست سید روح الله حسینیان منتشر شد. در این کتاب همهی نیروها و شخصیتهای سیاسی که وابسته به جریان خاص خمینی نبودهاند مورد تهمت و افتراهای گوناگون قرار گرفته اند. در بخش مربوط به جنبش مسلحانه طی سالهای قبل از بهمن ۱۳۵۷ بیش از ۱۰۰ صفحه به «چریکهای فدایی خلق» اختصاص داده شده است. در مورد نامه جعلی که به فدایی شهید رفیق حمید اشرف نسبت داده شده در کتاب نهضت امام خمینی به تفصیل قلمفرسایی شده است. تمامی مطالب این بخش از کتاب «نهضت امام خمینی» به جز مواردی محدود در کتاب «چریکهای فدایی...» درج شده است.

در کتاب «نهضت امام خمینی» نوشته شده: «از شگردها و تاکتیکهای جهانخواران غرب و شرق برای رویاری با جنبشهای اسلامی، پدیدآوردن جنبشها و حرکتها ساختگی و وابسته به ابرقدرتها و یا رخنه در جنبشهای اصیل و به بیراهه کشاندن آن بود.» (۸) نویسنده سپس نتیجه میگیرد که: «چنان که در ایران نیز شماری جوان نا آگاه و فریب خورده را در سیاهکل قربانی کردند تا انگلیس و شوروی بتوانند با بهره گیری از آن به آمریکا هشدار دهند که اگر سهم آنان را از منافع سرشار خلیج فارس نادیده بگیرند، میتوانند گرفتاریها و رویدادهای گوناگونی در گوشه و کنار ایران بر ضد آمریکا پدید آورند.» (۹)

سید حمید روحانی (زیارتی) برای آن که حرف خود را ثابت کند یک دروغ را سرهمبندی میکند و می نویسد: «در یکی از خانه های تیمی چریکها، که اعضای بلند پایه در آن می زیستند عکس برژنف را به دیوار زده بودند.» (۱۰) در سالهای دهه ۶۰ و در اوج کشتار و اسارت رهبران، اعضا و هواداران نیروهای سیاسی مخالف حکومت، نشریه «پیام انقلاب، ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» طی یک سلسله مقالات متوالی تحت عنوان «بررسی انقلاب اسلامی ایران» حماسه سیاهکل را «نقطه ضعف، نه نقطه قوت» تعریف میکند که به نظر تئوری پردازان این نهاد سرکوبگر «مبارزه مسلحانه، نه استراتژی، نه تاکتیک، تقلید جاهلانه» بوده است. (۱۱) نویسندگان مقاله نتیجه میگیرند که: «ما معتقدیم که این سازمان مبتکر ترور مسلحانه بوده و نه مبارزه مسلحانه. سرقت بانکها، ترور اشخاص و انفجار اماکن که این سازمان به موارد متعدد آن افتخار میکند، مصادیق عینی تروریسم و خرابکاری است که سارقین مسلح و اشخاص بزهکار نیز از عهده انجام آن بر میآیند و لازم نیست آن گونه که سازمان فدایی بارها بر آن تاکید نموده است با مطالعه طولانی آثار مارکس، لنین و... صورت پذیرد.» (۱۲) و این که فعالیت سازمان در جهت «ترویج فرهنگ مادیگری مارکسیسم که جز انحراف سیاسی، اجتماعی و اخلاقی برای جوانان ما، فایده دیگری نداشت.» (۱۳) و نتیجه دیگر «ایجاد سدهای انحرافی در مقابل نهضت اسلامی مردم ایران که خود ناشی از تشدید جو خفقان، به هدر دادن نیروها و ترویج فرهنگ مادیگری بود و در پایان مبارزه مسلحانه جز نابودی مدعیان آن چه نتیجه دیگری به بار آورد؟» (۱۴)

پاسداران استبداد در تحلیل رابطه جنبش فدایی با قیام روزهای ۲۱ و ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ مینویسند «جنبش تبدیل به توده ای (مردمی) شد ولی نه لزوماً با نبرد مسلحانه، بلکه با قدرت خدا که در خشم خلق تجلی یافت. پایه های قدرت ضد خدا را فرو ریخت. البته بدیهی است که اگر طاغوت بیش از آن سخت جانی میکرد، نبرد مسلحانه مردمی آن هم به رهبری امام خمینی، نه به رهبری سازمان چریکهای فدایی خلق، کار رژیم را یکسره می کرد.» (۱۵) در بهار سال ۱۳۸۰ کتاب هشتم از مجموعه کتابهایی به نام «چپ در ایران به روایت اسناد ساواک» در مورد «چریکهای فدایی خلق» از سوی «مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات» منتشر شد. در این کتاب نیز گفتمان «پوچ بودن» مبارزه چریکهای فدایی خلق (۱۶) و بی ایمانی برجسته ترین مبارزان آن زمان ترویج میشود. بی پایه

بودن بسیاری از اسناد مندرج در این کتاب با مراجعه به صفحه ۸۱ که در آن در مورد شهادت رفیق کبیر حمید اشرف با استناد به اسناد ساواک نوشته شده: «در مردادماه سال ۱۲۵۳ پس از نفوذ اطلاعاتی ساواک در سازمان و شناسایی خانه امن» آنان در درگیری کشته شد، کاملاً روشن می شود. این سند سازی توسط وزارت اطلاعات در حالی صورت گرفته که روز ۸ تیر سال ۱۳۵۵ که رفیق حمید اشرف به شهادت رسید، روزنامه های عصر تهران به خاطر نشر گزارش درگیری در مهرآباد جنوبی ۹ بار تجدید چاپ شدند.

در سال ۱۳۸۶ کتابی با عنوان «شکنجه گران می گویند» توسط «موزه عبرت» (۱۷) منتشر شد. نویسنده کتاب در توضیح روش تحقیق خود می نویسد: «در این کتاب اعترافات تهرانی و آرش، مندرج در روزنامه ها محور کار قرار گرفته و از آن روی که گستردگی اظهارات موجب عدم ثبت و ضبط تمامی مطالب توسط گزارشگران گردیده، بخشی از موارد به جای مانده از میان اعترافات مکتوب آنان و بخشی دیگر با مساعدت آقای بلوریان، از میان مصاحبه های بلویزیونی شان موجود در آرشیو صدا و سیما تامین گردیده است.» (۱۸) تا صفحه ۱۰۴ این کتاب هر آن چه در مورد شکنجه گفته شده مربوط به جریان مذهبی مرتبط با خمینی است. بهمن نادری پور (تهرانی) می گوید: «من ۱۲ سال با گروه های کمونیستی در این مملکت نمیخواهم بگویم مقابله کردم ولی از کارهایشان اطلاع دارم، از خدمتها و خیانتهایشان اطلاع دارم.» (۱۹)

از این جا مساله «خیانت» توسط تهرانی استنارت میخورد. از صفحه ۱۶۷ گزارش دومین جلسه دادگاه چاپ شده است. بسیاری از مطالب این بخش در روزنامه های آن زمان و یا تلویزیون منعکس نشده است. اما نویسنده کتاب بر اساس اظهارات تهرانی در مورد سیاهکل، در زیرنویس صفحات ۱۷۵ و ۱۷۶ کنه نظر خود را برملا میکند و مینویسد: «از آن جا که گروه سیاهکل در بین مردم پایگاهی نداشت و حساب خود را از مردم جدا کرده بود، در هر نقطه که با مردم روبرو می شد چند عضو خود را از دست می داد. زیرا مردم به آنها حمله کرده و آنان را دستگیر و پس از ضرب و شتم به نیروهای انتظامی تحویل میدادند. از طرفی اعضای این گروه به علت نداشتن یک برنامه منسجم و عدم آمادگی لازم برای یک مبارزه چریکی، تعدادی از اعضای آن در برخورد با اولین موانع از گروه بریده و در موقعیت مناسب فرار را بر قرار ترجیح می دادند و آن عده که ماندند با اولین برخوردها خود را تسلیم نیروی رژیم نمودند و هر آن چه را که در باره گروه و اعضای آن میدانستند به مامورین منتقل کردند و تعدادی هم پس از دستگیری منفعل گردیده و با اعلام انزجار از گروه و اعلام وفاداری به سلطنت و شخص شاه، با تنظیم ندامتنامه و قول همکاری با ساواک مورد عفو ملوکانه قرار گرفتند. و در خاتمه باید گفت مساله کمونیست بودن با در نظر گرفتن روحیه مذهبی مردم و خطرات تلخ خیانتها و اعمال کمونیستها در نهضت جنگل به میرزا کوچک خان و مردم آن نواحی و سایر علل، گروه سیاهکل را با شکست مواجه ساخت.» (۲۰)

نویسنده کتاب «شکنجه گران می گویند»، برای تائید ادعاهایش به خوانندگان توصیه میکند که به جلد سوم کتاب نهضت امام خمینی مراجعه کنند.

او برای وابسته دانستن جنبش فدایی مینویسد: «این گروه برای به دست آوردن سلاح نمایندگان را به عراق فرستادند تا از کمکهای رژیم بعث که به ظاهر اندیشه براندازی رژیم در سر داشت برخوردار گردد.» (۲۱) از صفحه ۱۸۵ این کتاب گزارش سومین و چهارمین جلسه دادگاه با تیتیر «سازمان چریکی به عنوان تصفیه اعضای خود را نابود می کرد»، به چاپ رسیده که این بخش از حرفهای تهرانی در زمان برگزاری دادگاه منتشر نشده است. تهرانی در مورد چریکهای فدایی می گوید: «مواردی وجود دارد که به نظر من این انقلابیون پاک باخته باید..... برای ملت ایران روشن نمایند.

۱- سازمان چریکهای فدایی خلق با لیبی، یمن جنوبی، جبهه خلق برای آزادی فلسطین (جناح جرح حبش که مورد حمایت شوروی است)، جبهه خلق برای آزادی عمان..... ارتباط داشته است و امکاناتی از طریق این کشورها و جبهه های مذکور برای سازمان..... فراهم می شده است که باید این سازمان در صورتی که ملت ایران را مجاز به دانستن این روابط می داند نسبت به تعیین ارتباط خود با هر یک از آنان و سایر مسایل اشاره کند.

۲- تعدادی از اعضای سازمان در جریان جنگهای ظفار، فلسطین و همچنین انفجارات خانهای تیمی که به علت اشتباهات تاکتیکی خود اعضا روی می داده و یا شلیک اشتباهی اعضا به یکدیگر در خانهای امن به شهادت رسیدهاند. اگر وضع این گونه افراد تا کنون به خانواده هایشان اطلاع داده نشده، بهتر است هرچه زودتر در این مورد اقدام کنند.

۳- در نامه ای که در سال ۵۴ از طریق کادر رهبری گروه از داخل کشور، برای کادرهای خارج از کشور فرستاده شده و این نامه در سوابق ساواک موجود می باشد. صرف نظر از مسایل مختلف درون گروهی دو نکته حائز اهمیت دارد. الف: تعدادی از اعضای سازمان در ارتباط با ترک کردن خانهای امن و یا به اتهام خیانت به سازمان، مورد تصفیه گروهی واقع و کشته شدهاند. منجمله دو نفر که به وسیله یکی از اعضای سازمان به نام مستعار خسرو از بین رفته و یک نفر هم که سازمان را ترک کرده و در شهرستانی به کار عادی پرداخته بود، ولی به همین علت کشته شده است. علاوه بر این، تصفیههای دیگری نیز به دنبال ضربت سال ۵۵ در سازمان به عمل آمده که از نظر احترام به خانواده های این افراد که هم اکنون نیز چشم به راه فرزندان شان هستند، انسانیت حکم میکند که وضع و مشخصات این افراد اعلام شود.

ب: کشوری که در نامه به نام مستعار (کشتی) از او اسم برده شده، در ارتباط با کادرهای خارج از کشور از آنها خواسته بود که اطلاعاتی در مورد نیروی هوایی ایران به وسیله اعضای سازمان داخل کشور برای آنان تهیه شود. تا

آنجا که به خاطر دارم جوابی که به وسیله شورای سازمان و یا افرادی که در این زمینه اتخاذ تصمیم می کردند در رابطه با این خواسته چنین بوده است: «به دوستان کشتی بگویند که ما افسری در نیروی هوایی نداریم، ولی عده ای از درجه داران و به طور کلی پرسنل این نیرو با سازمان در ارتباط می باشند که این افراد جاسوس نیستند، ولی حاضرند در رابطه با سازمان این کار را انجام دهند، شما موارد مورد نیاز آنها را به ما اطلاع دهید تا اقدام نمایم.» صرف نظر از این که اصولاً میهن مقدم است یا سازمانی که انسان عضو آن است و یا این که اعضای سازمان جاسوس نیستند ولی حاضرند به خاطر سازمان جاسوسی کنند، چه فرقی بین جاسوسی و خیانت به کشور دارد و همه شاید بازی با لغات باشد. من فکر می کنم ملت ایران نیز علاقمند باشند که بفهمند (کشتی) چیست؟ و چه ارتباطی با سازمان.....داشته و این

ارتباط اطلاعاتی در مورد دادن خبر از وضع نیروی هوایی و سایر مسایل مورد نظر اکنون در چه مرحله ای است؟.....مهم نیست این کشور چه نامی دارد، نفس عمل در رابطه با مسایل ملی قبیح است. (۲۲) البته این ادعاها در زمان محاکمه تهرانی در بیدادگاههای جمهوری اسلامی انتشار بیرونی پیدا نکرده و اصولاً به حرفهای کسی که خود به شکنجه و سرکوب اعتراف میکند و همزمان خود تحت فشار و شکنجه است، نمی توان علیه دیگران استناد کرد، با این حال اگر این اعترافات در همان زمان انتشار علنی پیدا می کرد، به دروغهایش پاسخ داده می شد.

کتاب چریکهای فدایی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷ ترکیبی از منابعی است که در بالا بدان پرداختم. در این کتاب دروغهای بزرگ به وسیله بعضی از واقعیتهای کوچک رنگ آمیزی شده تا نظر خمینی که مبارزه در دوران حکومت گذشته در انحصار خمینی و طرفداران او بوده و دیگر نیروهای سیاسی «توطئه بیگانه» و یا «وابسته به بیگانه» و یا «واداده و دور از مردم» بدهانند را به خوانندگان کتاب حقه کنند.

### آیا این کتاب یک تحقیق است؟

یک اثر تحقیقی در مورد یک جریان سیاسی باید شرایط عینی و ذهنی داخلی و بین المللی در به وجود آمدن آن جریان سیاسی و تاثیر آن بر رویدادهای جامعه را با توجه به منابع متعدد مورد بررسی قرار دهد. در این بررسی منابع خود آن جریان سیاسی و پس از آن واکنشهای رقباتی آن جریان و سپس منابع دشمن مورد استفاده قرار گیرد. تاثیر جریان سیاسی بر پیرامون خود باید با فاکتورهای مشخص و مستند مورد توجه قرار گیرد و بالاخره باید از آن جریان سیاسی در کلیت خود به مثابه یک ارگانیکسم زنده یک ارزیابی جامع ارایه داد. از آن جا که هر ارگانیکسم زنده و به خصوص یک جریان سیاسی که در شکل و محتوا جدید باشد دارای سوخت و ساز، جذب و دفع، قوت و ضعف و.... است، بنابراین یک تحقیق علمی پیرامون آن جریان باید همهی جنبه های حیات آن را مورد بررسی قرار داده و سرانجام نقشی که آن جریان در دوران مورد بررسی در تحولات سیاسی ایفا کرده (پیشرو یا ارتجاعی) تعیین شود. در کتاب مورد بحث به هیچ یک از موارد برشمرده فوق عمل نشده و لاجرم نمیتوان عنوان تحقیق به آن داد. همچنین باید برای هرکسی که بخواهد این اثر را نقد کند، امکان مساوی در دستیابی به مدارک مورد استناد وجود داشته باشد و بالاخره هر فرد حقیقی یا حقوقی که در یک اثر تحقیقی مورد تهمت و افترا قرار گرفته باید امکان مراجعه به یک دادگاه بی طرف را داشته باشد. بدیهی است که در جمهوری اسلامی نه امکان دسترسی آزاد به مدارکی که ماموران امنیتی علیه مخالفان خود به کار می برند وجود دارد و نه دادگاه بی طرفی وجود دارد که بتوان به آن مراجعه کرد و از همین منظر میتوان نتیجه گرفت که نوشتههای که از جانب رژیم ایران علیه نیروهای مخالف نظام منتشر می شود فاقد اعتبار است.

در ابتدای کتاب نوشته شده: «آیا می توان به اسناد اطلاعاتی، خصوصاً به بازجوییهای که متهم در شرایط خاص آنها را نگاشته است اعتماد نمود؟ پاسخ ما به این پرسش مثبت است.» (۲۳) و در ادامه نوشته شده: «در این کتاب تلاش شده است تا از میان مجموعه اسناد پراکندهای که عموماً بر بازجوییها مبتنی است، نقشی از سیمای چریکهای فدایی تصویر گردد.» (۲۴)

صرف نظر از این که کوشش نویسندگان کتاب این است که تصویر روشنی از «شرایط خاص»، یعنی شرایط شکنجه که اسناد مورد استفاده آنان در آن شرایط تولید شده ارایه ندهند، تاریخ نگاری با تکیه بر اسنادی که محصول کار بازجویان است و ماموران امنیتی جمهوری اسلامی نیز بسته به نیاز برای تحریف تاریخ در همان اسناد دست بردانند و یا جعل سند کرده اند، فقط از عهده رژیمی بر میآید که میخواهد تاریخ خود ساختهایش را تاریخ همهی مردم معرفی کند.

هر دانشجوی کم اطلاع رشته تاریخ نگاری هم میدانند که تکیه صرف به «مجموعه اسناد پراکنده» آن هم اسناد بازجویی که در استفاده از آن هیچ نهاد بیطرفی نظارت نمیکند، نه تاریخ نگاری که تحریف تاریخ است. اگر نویسندگان کتاب ذرهای شرافت یک محقق نسبتاً بی طرف را میداشتند باید حداقل تعادل را در استناد به مدارک رعایت میکردند و برای نمونه در مورد ادعاهای خود به اسناد جنبش پیشتاز فدایی هم میپرداختند. برخی از این اسناد به قرار زیر است:

در خرداد سال ۱۳۵۰ رفیق مسعود احمدزاده در مقدمه اثر ارزندهاش، «مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک» حماسه سیاهکل را تاجایی که اطلاع داشت بررسی میکند. پس از ضربات سال ۱۳۵۰ رفیق حمید اشرف مقاله «تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه» را مینویسد. در سال ۱۳۵۱ فدایی شهید رفیق بیژن جزنی طی دو

نوشته، تاریخچه گروه یک و گروه دو را به میزانی که اطلاع داشت به ثبت می‌رساند. رفیق حمید اشرف در مقاله دیگری با عنوان «جمع‌بندی سه ساله» که در سال ۱۳۵۴ منتشر شد، تاریخچه مختصری از چریک‌های فدایی خلق را در اختیار عموم قرار می‌دهد. علاوه بر اینها طی آن سالها، ۷ شماره نشریه نبرد خلق، تعداد زیادی نشریات داخلی، تعداد زیادی اعلامیه و کتاب از جانب جنبش فدایی منتشر شده که روشن‌گر بسیاری از حقایق مربوط به این جنبش است. هیچ یک از اسناد فوق مورد توجه نویسندگان کتاب قرار نگرفته و تنها از دهها گزارش از درگیریهای حماسی چریکها و جریان محاکمه‌ها که در روزنامه‌های دولتی انعکاس پیدا کرده نویسندگان وزارت اطلاعات در این کتاب در مواردی از این مدارک استفاده کرده‌اند که بتوانند آن را علیه رزمندگان فدایی به کار گیرند. نویسندگان کتاب که به شکل بسیار رذیلانه رزمندگان دلیر سیاهکل و به ویژه فدایی شهید رفیق علی اکبر صفایی فراهانی را به خاطر این که حاضر نشد به سوی افراد غیر نظامی شلیک کند را «تسلیم» طلب معرفی میکنند، حتی از چاپ کامل گزارش ارتش در مورد درگیریهای مربوط به حماسه سیاهکل خودداری میکنند و تنها در چند مورد که به سود هدفشان است، به گزارش ارتش اشاره می‌شود.

کتاب به رسانه‌های دولتی آن زمان در مورد دستگیریها، محاکمه‌ها، اعدامها و درگیریهای خیابانی اشاره‌های بسیار کم دارد. نویسندگان کتاب تا آن جا که نوانست‌ها به جایگاه واقعی جنبش فدایی در رفتار و واکنشهای دشمن نپرداخته و یا آن را ناچیز جلوه داده‌اند.

برای مثال گزارش درگیری حماسی فدایی شهید رفیق احمد زبیرم که در همان زمان در روزنامه کیهان منتشر شد و نشان دهنده اوج جانبازی، عشق به مردم بود، اساساً نادیده گرفته شده و در مقابل در صفحه ۳۰۲ و ۴۶۱ با جعل بازجوییها به تحقیر رفیق ارزنده احمد زبیرم می‌پردازد.

نمونه دیگر در مورد فدایی شهید رفیق حسن نوروزی است. در کتاب به شکل بسیار سخیفانه این رفیق برجسته مورد بدترین دشمنانها، آن هم با استناد به بازجوییها قرار می‌گیرد. نویسندگان کتاب حتی برای آن که به نوشته خود به طور سطحی هم رنگ و لعاب تحقیق بزنند به اعلامیه سازمان در مورد این رفیق که در شماره ۴ نبرد خلق که در مرداد ماه ۱۳۵۳ انتشار یافت و در دسترس همگان هست هیچ اشاره نمیکنند.

برای وزارت اطلاعات سند معتبر، بازجویی است و برای همین مینویسند: «بنابراین کاملاً آشکار است که آن چه جزئی در مورد سابقه گروه در تاریخ سی ساله مینویسد، با آن چه در بازجویی گفته است، نمی‌خواند.» (۲۵) در اینجا ماموران امنیتی اصل را بر بازجویی میدانند و لایب از این که فدایی شهید رفیق بیژن جزئی در بازجویی «صداقت» نشان نداده بسیار آشفته خاطر شده اند.

اما در همین جمله بی‌مایه بودن کتاب از نظر تحقیقی روشن میشود. چرا که رفیق بیژن جزئی در مورد تاریخچه گروه جزئی-ظریفی که تا قبل از بهار سال ۱۳۵۰ گروه یک یا گروه جنگل و یا گروه سیاهکل هم نامیده میشود، مقاله جداگانه‌ای دارد که با تاریخ سی ساله متفاوت است.

از همین قماش در مورد بازجوییهای فدایی شهید رفیق غفور حسینیور نوشته شده که: «بازجوییهای حسن پور بسیار مغشوش، پراکنده و خالی از دقت در بیان تاریخ رویدادها و ذکر اسامی است. ولی به هر جهت تنها ماخذ در روشن ساختن دوره فترتی است که با دستگیری افراد موثر و خروج صفایی و صفاری آغاز میگردد و با بازگشت صفایی از اردن پایان مییابد.» (۲۶)

خود همین جمله نشان میدهد که اسناد بازجویی به هیچ وجه برای تاریخ نگاری قابل استفاده نیست. اما نکته مهمتر در این مورد این است که نویسندگان کتاب نمیخواهند در مورد همین دوره از تاریخ گروه سیاهکل به اسناد جنبش فدایی مراجعه کنند.

نمونه دیگر در مورد دستگیری رفقا مشعوف کلانتری، محمد چوپانزاده و مجید کیانزاد است که با وجود آن که در مورد چگونگی لو رفتن و نحوه دستگیری آنان بارها و منجمله رفیق جزئی در تاریخچه گروه یک به آن پرداخته و در زیر نویس صفحه ۱۳۲ کتاب هم به نوشته رفیق جزئی اشاره شده، با این حال در کتاب نوشته شده که: «چگونگی لو رفتن این سه تن و نحوه دستگیری آنان در حالهای از ابهام پیچیده شده است.» (۲۷) این «ابهام» پراکنی به ویژه از نوع «پیچیده» آن بی دلیل نیست. نویسندگان کتاب غرضورزانه میخواهند اعتبار نوشته‌ها و اسنادی که از طرف جنبش پیشتاز فدایی و یا فعالان آن منتشر شده را با زدن مارک «ابهام» بی اعتبار کند.

در همین زمینه نویسندگان کتاب از این که فدایی شهید رفیق نزهت السادات روحی آهنگران در اولین باری که دستگیر میشود «زیرکانه کوشیده است تا اطلاعات مربوط به روابط تشکیلاتی خود را به محاق براند» (۲۸) طلبکارانه برخورد میکنند و علیرغم سو استفاده و یکجانبه نگری، از نوشته‌های رفیق شهید مصطفی شعاعیان، آن جا که اظهار نظر این رفیق را خلاف هدف خود می‌بینند آن را «خلاف گوئی» (۲۹) ارزیابی میکنند. نویسندگان کتاب با استناد و یا بدون استناد به بازجوییها به شکل بیمارگونه سیمای نکبتار و زن ستیز خود را با بی‌شرمانه‌ترین دروغها به زنانی که در صفوف جنبش فدایی فعالیت کرده‌اند به نمایش گذاشته‌اند به شکلی که میتوان گفت این کتاب نمونه کاملی برای شناخت یک نظام زن ستیز است که حتی قدرت تحمل مداخله‌گری زنان در دورانی که مربوط به حاکمیت آنان نیست را هم ندارد. نویسندگان کتاب با پلشتی تلاش کرده‌اند تا پژواک پیکارهای برجسته‌ترین زنان کشور ما در طی آن سالها را محو کنند. در این کتاب حتی یک نمونه از داورى مثبت در مورد زنان فدایی وجود ندارد. در این کتاب از این که یکی از رفقا «در تمامی درسها مشکل داشت و مردود شد» (۳۰) صحبت شده ولی در مورد این که بسیاری از چریک‌های فدایی خلق، برای مثال رفقا حسن پور، فاضلی، مسعود احمدزاده، عباس مفتاحی،

عبدالکریم حاجیان سه پله، اسدالله مفتاحی، چنگیز قبادی، مهرنوش ابراهیمی و... در دوران تحصیل دانشگاهی از برجسته‌ترین دانشجویان در زمینه درسی بودهای حرفی زده نمی‌شود. در باره این که رفیق مسعود احمدزاده مترجم یکی از مشگلترین و پیچیده‌ترین آثار فردیک انگلس به فارسی بوده، سکوت می‌شود. در مورد این که رفقا اسکندر صادقی نژاد و جلیل انفرادی از نمایندگان محبوب سندیکا فلزکار مکانیک بوده اند سکوت می‌شود و یا از این که در صفوف جنبش فدایی روشنفکران و نویسندگان برجسته‌های همچون رفقا امیر پرویز پویان، بهروز دهقانی، مرضیه احمدی اسکویی، علیرضا نابدل و... بوده اند، اصلاً صحبتی نمی‌شود و حتی برای تاثیر گذاری در ذهن خوانندگان کتاب که گویا نیروهای جنبش فدایی بی سواد بودهایند، غلطهای املایی بعضی از بازجوئیهای منتسب به رفقا در پراکنش تصحیح شده است. یک اثر تحقیقی به طور نسبی بی طرف در مورد ترکیب نیروهای چریکهای فدایی خلق باید آمار درستی از موقعیت اجتماعی فعالان آن ارایه دهد. اما از آن جا که هدف این کتاب ارایه یک تصویر واقعی از جنبش پیشتاز فدایی نیست، در این مورد هم سکوت شده است.

کتاب اطلاعات درستی از نحوه دستگیریهای سال ۱۳۵۰ ارایه نمی‌دهند. از رستاخیز سیاهکل تا زمستان سال ۱۳۵۰ ساواک و اطلاعات شهربانی به طور جداگانه و در مواردی در رقابت با هم عمل میکردند. بسیاری از دستگیریهای سال ۱۳۵۰ توسط اطلاعات شهربانی صورت گرفت که در کتاب کار ساواک اعلام شده است. نویسندگان کتاب این نکته بسیار مهم را آگاهانه نادیده میگیرند تا موقعیت واقعی جنبش مسلحانه به طور عام و چریکهای فدایی خلق به طور خاص را نشان ندهند. در حقیقت ایجاد «کمیتة مشترک» در اواخر سال ۱۳۵۰ یکی از علایم تثبیت موقعیت جنبش پیشتاز فدایی و ناتوانی دشمن در نابودی آن بود. در مقابل نویسندگان کتاب طی یک داستانسرای بی سر و ته به «نفوذ» دشمن در صفوف جنبش فدایی می‌پردازند تا نتیجه بگیرند که «دور نبود که اعضای رهبری یکسر از منابع ساواک تعیین گردند.» (۲۱) این اظهار نظر اوج فرومایگی وزارت اطلاعات یک نظام منفر و فرتوتی است که در دوران حیات خود همواره با حقیقت در ستیز بوده است.

در این که هر دشمنی می‌کوشد که در صفوف نیروهای مخالف نفوذ کند جای هیچ گونه تردیدی نیست. به همانگونه که مخالفان یک رژیم دیکتاتوری هم تلاش میکنند که در صفوف نیروهای دشمن نفوذ کنند. این یک قانون عام و خدشه ناپذیر است. نفوذ همراه با تعقیب و مراقبت و کنترل تلفن ابزارهایی هستند که برای ضربه زدن به جنبش به کار می‌روند. در شرایطی که جنبش پیشتاز فدایی علیرغم فضای اختناق و سرکوب با استقبال نیروهای پیشتاز و نخبان جامعه قرار گرفته بود، طبیعی بود که ساواک کوشش کند تعدادی از عوامل خود را وارد صفوف جنبش کند. نویسندگان کتاب که به همهی اسناد ساواک و بازجوییها و گزارشهای مربوط به تعقیب و مراقبت دسترسی داشته‌اند تنها یک مورد پیدا کرده‌اند که یک منبع ساواک در سال ۱۳۵۴ با یکی از هواداران علنی جنبش فدایی در ارتباط بوده است. اگر آن چه در کتاب نوشته شده را واقعی بدانیم، این سطح از نفوذ، آن هم در شرایطی که جنبش فدایی نفوذ گسترده‌ای در جامعه داشت مساله غیر طبیعی نیست. اما ردالت نویسندگان کتاب آن جا بروز می‌کند که این سطح از نفوذ احتمالی را بدین گونه ارزیابی میکنند که گویا این امکان وجود داشت که منابع ساواک در رهبری سازمان قرار گیرند. در حالی که خصلت مبارزه و شکل سازماندهی جنبش که مستلزم پرداخت حداکثر هزینه بود، چنین امکانی را برای نفوذ به عمق جنبش فراهم نمیکرد و مهمتر این که در واقعیت نیز چریکهای فدایی خلق توانستند از دوران سخت سالهای ۱۳۵۵ تا بهمن ۱۳۵۷ علیرغم تور پلیسی گسترده و تعقیب و مراقبتهای ممتد عبور کرده و دشمن را برای نابودی جنبش فدایی ناکام کنند.

نمونه دیگری که نشان میدهد این کتاب ارزش تحقیقی ندارد در مورد ترکیب شرکت کنندگان در جلسه ۱۱ شهریور ۱۳۴۹ است.

هر تحقیق به طور نسبی علمی و بی طرفانه در مورد یک جریان سیاسی باید در مورد جلسات مهم آن جریان، ترکیب شرکت کنندگان و تصمیمات آن با دقت برخورد کند.

کتاب مورد بحث در مورد شرکت کنندگان در جلسه ۱۱ شهریور ۱۳۴۹ در هفت حوض درکه از رفقای شهید «صفایی فراهانی، جلیل انفرادی، رحیم سمایی، مهدی اسحاقی، هادی بنده خدا لنگرودی، عباس دانش بهزادی، حمید اشرف و اسکندر صادقی نژاد» (ص ۱۵۹) نام می‌برد و در ادامه نوشته شده که: «دانسته نیست ملاقات آخر حسن پور با صفایی فراهانی در هفت حوض درکه، چه زمانی روی داده است؟ آیا منظور او همان نشست روز یازدهم شهریور ماه است؟» (۳۲)

در کتاب نهضت امام خمینی در این مورد از رفقای شهید «غفور حسن پور، محمد صفاری اشتیانی، علی اکبر صفایی فراهانی، حمید اشرف، محمد صادق فاضلی، سیف دلیل صفایی، اسکندر صادقی نژاد و محمد رحیم سمایی» نام می‌برد. (۳۳)

هر دو کتاب بر اساس بازجوئیها نوشته شده و در این مورد دو ترکیب مختلف اعلام می‌شود. وقتی کتابهایی بر پایه تحریف، دروغگویی و سند سازی نوشته شود، وقتی هدف انکار یک جریان نیرومند سیاسی باشد، طبیعی است که در مورد چنین نکاتی با ولنگاری در شکل و حقه بازی در محتوا برخورد شود.

نویسندگان کتاب در موارد بسیار و برای پیشبرد اهداف خود، سند سازی می‌کنند و در اسناد ساواک دست می‌برند و یا از اسنادی استفاده می‌کنند که ساواک برای پیشبر امر مشخصی آن را تولید کرده است. در این گونه سند سازیها سعی شده تا با دقت و بر اساس بعضی از نکات واقعی، نکته‌های مورد نظر گنجانده شود. اما در این سند سازیها بالاخره دم خروس از جایی بیرون می‌زند و تولید کنندگان سند را رسوا می‌سازد.

برای نمونه استناد به نامه‌های جعلی است که به فدایی شهید رفیق حمید اشرف نسبت داده می‌شود. به این نامه‌ها در کتابهای «نهضت امام خمینی» و «شکنجه گران میگویند» هم تأکید خاصی شده به شکلی که میتوان گفت موضوع محوری این کتابها از نظر سیاسی همین نامهها است. این نامه‌ها قبل از شهادت رفیق حمید اشرف در روزنامه‌های صبح و عصر به تاریخهای ۲۹ اردیبهشت و اول خرداد ۱۳۵۵ به همراه کلیشه دستخط چاپ شد. در خرداد ۱۳۵۵ در زندان کمیته مشترک متن چاپ شده این نامه‌ها را به تعدادی از زندانیان وابسته به جنبش فدایی و منجمله به من نشان دادند. به یاد دارم که هرکسی که نامه را خوانده بود اعتبار آن را زیر سوال میبرد. سازمان چریکهای فدایی خلق ایران طی اعلامیه‌های به تاریخ ۲ خرداد ۱۳۵۵ این نامه‌ها را جعلی اعلام کرد. متن این اعلامیه در شماره ۷ نبرد خلق به چاپ رسید. در این اعلامیه گفته شده: «کارشناسان سازمان امنیت برای سرپوش گذاشتن بر شکست برنامه عریض و طویل رژیم و همچنین به منظور تحریف حقایق، چند نامه جعلی را در جریان عصر تهران به نام اسناد سازمان ما به چاپ رسانده‌اند و به اصطلاح پرده از اسرار ما برداشته‌اند. اینها که تا پارسال ما را به عراق وابسته می‌کردند، امسال که روابطشان با عراق خوب شده ما را وابسته به جای دیگر معرفی می‌کنند و می‌کوشند با جعل سند و دروغ بافی افکار عمومی را فریب دهند. البته آنهایی که تا حدی به کار سیاسی و رموز روابط تشکیلاتی آگاهند، جعلی بودن این نامه‌ها را در نگاه اول متوجه میشوند. ولی برای روشنتر شدن بیشتر موضوع ما فقط به یک خطای کوچک! کارشناسان سازمان امنیت که مشت آنها را باز کرده و رسوایشان ساخته است، اشاره می‌کنیم.... آنها که با ادبیات و فرهنگ ما کمونیستها بیگانه‌اند، در این کار خود موفق نبوده‌اند. چرا که در یک جای نامه عبارت "دوست شهید نوروزی" را به کار برده‌اند. کسانی که با فرهنگ ما کمونیستهای ایران آشنائی دارند به خوبی میدانند که ما یاران خود را همیشه و به طور مطلق با واژه "رفیق" خطاب میکنیم و هرگز رفقایمان را با واژه "دوست" مورد خطاب قرار نمیدهیم. ولی مأموران تبلیغاتی و تنظیم کنندگان نامه جعلی که فرق میان این دو را نمیدانند دچار اشتباهی کوچک! شده و خود را رسوا ساخته‌اند»

وقتی یک سند ساختگی باشد به طور طبیعی نمیتوان با استناد به آن سند به جنبش اتهامهای واهی زد. بنابراین آن چه در این سند تحت عنوان وابستگی به کشور «کشتی» (منظور اتحاد شوروی سابق است) نوشته شده فاقد اعتبار است. مناسبات بین المللی جنبش فدایی در آن سالها روشن و اعلام شده بود. برای جنبشی که در موارد بسیار ارزنده‌ترین رهبران و کادرباش برای تهیه چند هزار تومان به آب و آتش میزدند و در مواردی با مشکل تهیه غذای روزانه مواجه بودند، صحبت از وابستگی حرفی پوچ بیش نیست. کمکهای اندک دیگر جنبشهای آزادیبخش، برای مثال جنبش آزادیبخش فلسطین دلیلی برای وابستگی نخواهد بود.

از این «اشتباههای کوچک» که سازندگان اسناد مرتکب میشوند، در کتاب چریکهای فدایی خلق... فراوان وجود دارد. همه کسانی که تاریخ جنبش فدایی را پیگیری کرده‌اند و یا در این جنبش سهمی داشته‌اند به خوبی می‌دانند که تا قبل از سال ۱۳۵۳ کلمه سازمان در ابتدای نام چریکهای فدایی خلق وجود نداشت. از این مهمتر این که قبل از فروردین ۱۳۵۰ که جنبش فدایی با نام «چریکهای فدایی خلق» اعلام موجودیت کرد، در ادبیات همهی فعالان این جریان به هیچ وجه کلمه «سازمان» به کار برده نمی‌شد و در همهی نوشته‌هایی که در مورد رویدادهای قبل از رستاخیز سیاهکل انتشار بیرونی پیدا کرده کلمه سازمان وجود ندارد و از گروه صحبت شده است. اما تولید کنندگان سندهای جعلی در صفحه ۸۹۴ کتاب سندی دستنویس را به بازجویی فدایی شهید رفیق غفور حسن پور نسبت می‌دهند. در قسمتی از این سند جعلی در مورد تابستان سال ۱۳۴۷ نوشته شده «به کمکهای مهدی سامع سازمانی به این شرح به وجود آوردیم.» وجود کلمه «سازمان» در این سند آن هم در سال ۱۳۴۷ و در شرایطی که تعدادی محدود به بازسازی گروه مشغول بودند همان «اشتباه کوچک» است که مشت سند سازان را باز میکند. واقعیت این بود که تا پائیز سال ۱۳۴۸ که من ارتباط تسکیلاتی داشتم هنوز نمی‌شد در مورد روابط آن زمان حتی به طور دقیق روابط گروهی گفت، چه رسد به این که صحبت از «سازمان» در میان باشد. تولید و چاپ این به اصطلاح سند در مورد رفیق ارزنده غفور حسن پور که نقش بی‌بدیل و تاریخی در بازسازی گروه سیاهکل داشت نه فقط به جایگاه ارزشمند این رفیق خللی وارد نمی‌کند، بلکه سند رسوای نظام منغوربست که برای بقای خود، نیاز به ویرانگری هر نشانهای از انسانیت واقعی و نیروی آفرینشگر دارد.

نمونه دیگر از این نوع سند سازها را می‌توان در صفحه ۱۸۴ دید. نویسندگان کتاب به بخشی از بازجویها که گویا من (مهدی سامع) در تاریخ ۸ بهمن ۱۳۴۹ نوشته‌ام استناد می‌کنند و می‌نویسند: «دو هفته بعد در اصفهان سر ملاقات..... به جای آقای فاضلی، آقای حمید اشرف آمد.» هدف این جعل در بازجویی این است که گویا من که در روز ۲۳ آذر ۱۳۴۹ پس از سه ماه آزادی از زندان دوباره دستگیر شدم در تاریخ ۸ بهمن ۱۳۴۹ نام حمید اشرف را برای بازجویان افشا کرده‌ام. اما این دروغ وقتی روشن میشود که به صفحه ۱۸۸ و ۱۸۹ کتاب مراجعه کنیم. در این صفحه نامه‌های از شیخ الاسلامی، رئیس ساواک رشت که در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۴۹ برای اداره کل سوم ساواک نوشته شده چاپ شده است. در ماده ۵ این نامه نوشته شده: «از مهدی سامع در باره مشخصات رابط سیاهکل رود تحقیق و با نتایج تحقیقات از ردیف چهار چنانچه امروز دستگیر شده در ظرف روز جاری ابلاغ فرمایند.» بنابراین در تاریخ ۱۵ بهمن هنوز ساواک اطلاعی از مشخصات رابط شهر با کوه که رفیق حمید اشرف بود نداشت. اما نکته مهم این است که نامه شیخ الاسلامی بر اساس نامه‌های تنظیم شده که در کتاب چریکهای فدایی خلق... صحبتی از آن نشده اما در کتاب نهضت امام خمینی در صفحه ۴۴۸ این نامه چاپ و در صفحه ۱۲۰۶ گراور نامه آورده شده است. در صفحه ۴۴۸ و ۴۴۹ کتاب نهضت امام خمینی دو گزارش به تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۴۹ از رشت برای اداره کل سوم که

مسئول بازجویی بوده ارسال شده است. گزارش اول به نوشته کتاب نهضت امام خمینی، اظهارات آقای عطاریور از رشت است. نویسنده نامه سر بازجوی پرونده سیاهکل است و در ماده ۷ این اظهارات می نویسد: «از مهدی سامع مشخصات، اسم مستعار، علائم مشخصه و علائم شناسایی رابط سیاهکل رود سوال شود. نامبرده در این مورد اطلاعاتی دارد باید بدهد.» می بینیم که در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۴۹ ساواک هنوز از «مشخصات، اسم مستعار، علائم مشخصه و علائم شناسایی» رفیق حمید اشرف اطلاعی نداشت و ذکر نام «حمید اشرف» در صفحه ۱۸۴ از قول من همان «اشتباه کوچک» است که سند سازان را رسوا میکند. و البته ماموران امنیتی جمهوری اسلامی بهتر از هر کس می دانند که معنی «نامبرده در این مورد اطلاعاتی دارد باید بدهد»، چیست.

نمونه های فراوانی در کتاب وجود دارد که می توان با استناد به آن نشان داد که کتاب فاقد اعتبار به مثابه یک اثر تحقیقی است. من در فرصتهای دیگر بدان خواهم پرداخت. اما در حال حاضر هدف من از استناد به مواردی که در بالا ذکر کردم آشکار ساختن این واقعیت است که نویسندگان یا نویسندگان کتاب مزبور برای تحریف تاریخ چریکهای فدائی خلق هم در اسناد ساواک دست بردهاند و هم خود سند جعل نمودهاند. دغدغه اصلی و همیشگی من و تعداد دیگری از فعالان در جنبش فدایی، طی چند دهه گذشته این بوده که تاریخ جنبش فدایی تا بهمن ۱۳۵۷ همانگونه که به طور عینی وجود داشت، به عنوان بخشی از جنبش رهایی بخش میهن ما و بخشی سراسر افتخار آمیز از تلاشهای آزادیخواهانه مردم ایران به طور واقعی به ثبت برسد.

برای آن که مقاله پیش از این طولانی نشود به پایان کتاب می رویم. در صفحه ماقبل آخر متن اصلی کتاب کنه نظر طراحان کتاب به این شکل بیان می شود: «روز ۱۹ بهمن، در حالی که همه افشار جامعه در تائید و حمایت دولت مهندس مهدی بازرگان راهپیمایی گسترده ای انجام دادند، چریکهای فدایی در گوشه های از زمین چمن دانشگاه تهران گردهم آمده بودند تا واقعه سیاهکل را گرامی بدارند. روز شنبه ۲۱ بهمن، در حالی که زد و خورد بین مردم و همافران از یک سو و افراد گارد شاهنشاهی از سوی دیگر، از نیمه های شب گذشته آغاز شده بود و مردم به سرعت مسلح میشدند تا آخرین ضربتها را بر رژیم شاهنشاهی وارد آورند و کشور در آستانه تحولی بزرگ قرار گرفته بود، یعنی در هنگامه انقلاب، این بار چریکهای فدایی خلق در تنهایی مطلق، در کنجی از زمین چمن دانشگاه تهران، در حالی که تمامی درهای ارتباط خود را با مردم قفل زده بودند، شعار میدادند: ایران را سراسر سیاهکل میکنیم.» (۳۴) نویسندگان کتاب در مورد این دروغ که گویا فقط در گوشه های از زمین چمن دانشگاه تهران عده های جمع شده بودند به هیچ گزارش و سندی خوانندگان را ارجاع نمیدهند. در روز ۱۹ بهمن نه در گوشه های از چمن دانشگاه، بلکه بیش از صد هزار تن از زنان و مردان کشور در تمام زمین چمن دانشگاه تهران و خیابانهای اطراف زمین، تجمع کردند و سازمان چریکهای فدایی خلق ایران اولین حضور علنی و گسترده خود را به نمایش گذاشت. از آن گردهمایی باشکوه تعدادی عکس و فیلم برجای مانده و در آرشیو صدا و سیما جمهوری اسلامی و روزنامه های کیهان، اطلاعات و آیندگان که در آن زمان هنوز به تیغ سانسور مرتجعان حاکم دچار نشده بودند، عکسهای آن گردهمایی وجود دارد. گزارش آن گردهمایی در روزنامه ها نیز انتشار یافت. همان روز سازمان چریکهای فدای خلق ایران مردم را به یک راهپیمایی برای روز ۲۱ بهمن فراخواند. روز ۲۱ بهمن جمعیت عظیمی در این راهپیمایی شرکت کردند. من که در آن دو روز مسئول صحنه بودم به خوبی بیاد دارم که هنگامی که صف اول تظاهرات در میدان فردوسی بود، هنوز تمام جمعیت از دانشگاه که نقطه شروع حرکت بود خارج نشده بودند. مسیر تظاهرات به سمت نیروی هوایی و در همبستگی با همافران بود. در میدان فردوسی با توجه به اوج حرکت اعتراضی همافران از طرف سازمان تظاهرات به پایان رسید و پیوستن به قیام اعلام شد. در همان روز بود که در گوشه و کنار تهران طرفداران معمم و مکلائی خمینی اعلام می کردند که، امام هنوز دستور جهاد نداده است. در مورد گردهمایی ۱۹ بهمن و تظاهرات ۲۱ بهمن سال ۱۳۵۷ آن چه در این کتاب نوشته شده دلیل قاطعی بر این امر است که این کتاب نه یک تحقیق که یک سرهمبندی مغرضانه در جهت وارون جلوه دادن تاریخ است.

### بهتان زندهای بی شرمانه

ماموران امنیتی که این کتاب را سرهمبندی کرده اند، با نهایت فرومایگی و با سند سازی و دروغ گویی به رهبران و کادرهای شهید جنبش پیشتاز فدایی صفتهایی نسبت میدهند که درخور جلاان حاکم بر کشور ما است که با گفتار و کردار خود نشان دادهاند که جز ویرانگری هیچ دستاوردی برای مردم و کشور ما نداشتند. رفقای ما هم عاشق بودند و هم انقلابی. شعر و سرود و موسیقی در زندگی چریکهای فدایی خلق مثل خون در بدن جریان داشت. برای همین پس از حماسه سیاهکل، برجستهترین شاعران و هنرمندان کشور ما به ستایش از جنبش فدایی برخاستند.

هتاک و هرزه گوئیهای ماموران وزارت اطلاعات در مورد رفقای که با غرور اخلاقی و سودای استقلال، آزادی و برابری، هشیارانه و آگاهانه به میدان آمدند تا شرایط را نه تفسیر که تغییر دهند، بدون حد و مرز است. اتهاماتی چون «عناصر فاشیستی و دژخیمانه»، «خشونت کانگستری»، «سستی اعتقاد»، «عدم امیدواری واقعی»، «نظر عوضی»، «گنده دماغ و مغرور»، «اهمال کار»، «اخلاق خوب نداشتن»، «تنبلی»، «عدم جسارت»، «یواشکی خود را کنار گذاشتن»، «سمپاتها پول خرد بودند»، «اعضای بالا دست چک تضمین شده بودند»، «حیله گر»، «مزور»، «خصلتهای نارقیفانه»، «سمپاتها از بین بروند چه باک»، «توجیها بی مورد»، «حقه باز»، «ناسزا گو»، «بی معرفت»،



«بهانه گیر»، «اصرار احمقانه»، «خرده بورژوازی عاجز و حقیر»، «اهل ادا بودن»، «احمقانه تظاهر کردن» و... با استناد و یا بدون استناد به بازجوییها به زنان و مردانی که از جمله ارزنده ترین و فداکارترین جوانان کشور ما بودند نسبت داده می شود.

حتی از بازجویی یک فرد معمولی که ارتباط سیاسی با جریان فدایی نداشته در مورد یکی از رفقا گفته شده که او «ظاهر کثیف داشت و تنش بو می داد» (۳۵) استناد به این گفته که ممکن است یک زندانی، بدون هرگونه ارتباط سیاسی برای نجات خود در بازجویی گفته باشد نشاندهنده فقدان کوچکترین وجدان تاریخ نگاری و شرافت اخلاقی است.

تقوا فروشانی که اکنون نه در خلوت، بلکه به طور علنی به هر جنابیتی دست می زنند، خودکامگانی که کارنامه آنان مایه ننگ بشریت است، فرومایگانی که مسئول کشتارهای هولناک دهه ۶۰ هستند، دغلبازانی که با ترور و پیگردهای دمنشانه و با حلق آویز کردنهای خیابانی از امنیت ولایت فقیه حفاظت می کنند، به آذرخشهایی لجن پراکنی میکنند که تمام دلمشغولیشان رهایی و سعادت مردم ایران بود و با جسارت برای تغییر شرایط قیام کردند. در کتاب به طور مثال در مورد رفیق حمید اشرف میگوید: «رفتار هولناکی از حمید اشرف سر زد. او در آخرین لحظات، پیش از فرار، ارزنگ و ناصر شایگان شاماسبی را با شلیک گلولههایی به سرشان کشت، تا مبادا زنده گرفتار شوند و از طریق آن دو کودک ۱۲ و ۱۳ ساله، اطلاعاتی به دست ساواک و کمیته مشترک بیفتد.» (۳۶)

وزارت بدنام اطلاعات بعد از ذکر این دروغ کثیف که حتی برای آن توانسته سند سازی هم کند طلبکارانه میخواهد از چند دستگیهای بعد بهمن ۱۳۵۷، سو استفاده کند و برای همین مینویسند: «امروز وقت آن است که همه کسانی که به نقد گذشته خود پرداختهاند و هم چنان حمید اشرف را رفیق کبیر مینامند، موضع خود را در این باره روشن سازند.» (۳۷)

نامه جسورانه و هشدار آمیز رفیق فاطمه سعیدی (مادر شایگان) پاسخ درخور به یاوه گویان وزارت اطلاعات بود و خوشبختانه در این مورد تا کنون کسی وارد این بازی رذیلانه وزارت اطلاعات نشده است.

دروغجویی برای خدشه دار کردن سیمای برجستهترین فعالان جنبش پیشتاز فدایی طی سالهای پیش از بهمن ۱۳۵۷ به این کتاب محدود نمیشود. ماموران امنیتی و مزدبگیران خامنهای در هر فرصتی که مناسب تشخیص میدهند پدیده «لو دادن» را پیش میکشند تا با دروغجویی رفقای ما را بی اعتبار کرده و آنان را فاقد نیروی «مقاومت» معرفی کنند. به طور مثال در صفحه ۴۱۷ از فصل هشتم کتاب «سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام» که توسط موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی در سه جلد منتشر شده نوشتهاند: «اولین اطلاعی که ساواک در مورد سازمان پیدا کرد، در بازجویی مفتاحی و غفور حسن پور دو تن از چریکهای دستگیر شده بود که از وجود یک گروه مذهبی با مشی مسلحانه خبر داده بودند.»

در پس ذکر دروغین «اولین اطلاع»، آن هم در مورد موضوعی که همهی پیچ و خمهای آن روشن شده و همه میدانند که سازمان مجاهدین در سال ۵۰ چگونه و از چه طریقی ضربه خورده است، فقط و فقط از عهده رژیم بر میآید که دروغجویی بی حد و مرز از مشخصات اصلی آن است.

از این دروغگوئیها در کتاب چریکهای فدایی خلق از نخستین کنشها تا انقلاب بهمن به وفور وجود دارد که ذکر یک به یک آنها در ظرفیت این نوشته نبوده و نیاز به دهها مقاله جداگانه دارد.

### به چکاوک اما نتوان گفت مخوان

سوال اصلی این است که چرا این کتاب از طرف وزارت اطلاعات در این شرایط منتشر شده است. نکته مهم و اساسی این است که چریکهای فدایی خلق که به نظر من طی سالهای ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ به مثابه یک جنبش کمونیستی مداخلهگر (جنبش پیشتاز فدایی) باید تعریف شود، علیرغم هر کمبود، اشتباه و یا نقطه ضعف، یک جنبش اصیل، مستقل و عدالت خواه بود که نقش مهمی در شکلگیری جنبش ضد دیکتاتوری به طور عام و جنبش نوین کمونیستی به طور خاص بازی کرد. سیاهکل نقطه آغاز و تولد این جنبش بود.

چریکهای فدایی خلق از تاریخ و گذشته جنبش کمونیستی ایران و جهان درسهای زیادی آموختند و تاریخ جنبش فدایی برای نسل کنونی و نسلهای آینده درسهای بسیار دارد.

به همین خاطر سیاهکل برای همه کسانی که در مقابل جنبش آزادیخواهی مردم قرار دارند و به خصوص برای دستگاههای امنیتی مستبدان حاکم، همچون یک کابوس است که رهایشان نمیکند و برای این هرچه لجن در درون خود دارند به سر و روی این حرکت تاریخی میریزند. آن چه نویسنده در صفحه آخر این کتاب نوشته، این کابوس را به نحو برجستهای به نمایش گذاشته است. بدون تردید سیاهکل و جنبش چریکی از نظر شکل و فرم کار نه قابل تکرار است، نه ضروری و نه مفید. جنبش آزادیخواهی مردم ما در شرایط کنونی بسیار گستردهتر و عمیقتر از آن است که ظرف چریکی پاسخگوی آن باشد. اما از نظر محتوا از آن جا که شعار «مرگ بر استبداد، زنده باد آزادی» اکنون به شعار عمومی هر جنبش اجتماعی و خیزشهای تودههای در گوشه و کنار کشور تبدیل شده و از آن جا که اکنون نیز گذار فعالان سوسیالیست و عدالت خواه، از گروهها و محافل کوچک و جدا از هم به سمت یک جریان اجتماعی و مداخلهگر به برخورد خلاق و جدی نیاز دارد، بنابراین داشتن یک تصویر واقعی از چریکهای فدایی خلق و درس آموزی از آن به یک مساله جدی تبدیل شده است.

سیاهکل که به درستی آن را رستاخیز و حماسه نامیدهاند همچنان زنده است و این همان کابوسی است که

دستگاه‌های امنیتی استبداد دینی حاکم بر کشور ما را رها نمیکنند و برای همین است که در هر فرصت با هیاهو به آن می‌تازند و ردیابانه پیرامون تاریخ آن گفتمان سازی میکنند. ماموران امنیتی که این کتاب را تنظیم کرده‌اند حتی در مورد اعلامیه‌های اعلام موجودیت چریک‌های فدایی خلق با گفتن «پخش کاغذهای مشهور به اعلامیه اعلام موجودیت» (۳۸)، ردالت و پلشتی خود را به نمایش گذاشته‌اند.

جنبش پیشتاز فدایی به مارکسیسم نه به مثابه شریعت جامد آسمانی، که همچون رهنمون عمل مینگریست. در این جنبش تناقضی اساسی بین نظر و عمل وجود نداشت و رهبران و کادرهای آن برای پرداخت هزینه گفتار و کردار خود آمادگی کامل داشتند. این جنبش مستقل بود چرا که استراتژی، تاکتیک و برنامه عمل خود را نه بر اساس نیازهای قطب‌های کمونیستی آن دوران، بلکه، از شرایط خاص جامعه خود استخراج کرد. امروز که فعالان سیاسی به دنبال راهیابی نظری و عملی هستند، در این اصالت جنبش فدایی، درس‌های آموزنده‌ای نهفته است. گنجینه گرانهای از آثار تئوریک از آن دوران وجود دارد که هنوز و پس از گذشت ۲۸ سال از حماسه سپاه‌کل، مورد توجه فعالان سیاسی قرار دارد.

این را دستگاه‌های امنیتی خامنه‌ای و ایادی او به خوبی میدانند و برای همین مجبورند با تحریف تاریخ واقعی به تاریخ نویسی تحریف شده بپردازند. وقتی در مهر ماه امسال دانشجویان دانشگاه شیراز برای چندمین بار شعار «ما زن و مرد جنگیم، بجنگ تا بجنگیم» (۳۹) را همچون سایر دانشجویان دانشگاه‌های دیگر سر دادند برای بخش نرم افزاری نهادهای امنیتی رژیم که بیش از هرکس و هر نیرویی از عمق تنفر عمومی در جامعه باخبرند، تحریف گذشته، مخدوش کردن و تخریب کینه توزانه سیمای یک جنبش اصیل و مستقل با همهی رمز و رازهایش به یک امر جدی تبدیل می‌شود.

مساله اصلی، جنگ و نبرد است که اکنون بین مردم و حاکمیت در تمامی عرصه‌ها وجود دارد و بنابراین ارایهی تاریخ تحریف شده و راه انداختن جنگ روانی علیه سپاه‌کل و جنبش پیشتاز فدایی طی سالهای ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ به منظور محروم کردن فعالان سیاسی از شناخت واقعیتها، به یک ضرورت برای مستبدان حاکم بر ایران تبدیل شده است.

وجود استبداد مذهبی حاکم بر ایران، تراژدی تاریخ ماست در حالی تاریخ نگاری دستگاه‌های امنیتی این نظام کم‌دی سطحی بیش نیست. نسل آگاه و هشیار امروز چنین تاریخ نگاری را به سخره گرفته و همچنان در جستجوی آگاهی از تاریخ واقعی تلاش می‌کنند. پس همانگونه که در رمان جان شیفته نوشته شده است: «آفرین بر آتش باد اگر از خاکسترشان، همچنان که از خاکستر ققنوس، بشریتی والاتر زاده شود.»

## پانویس ها:

- ۱ و ۲: خامنه ای، سایت دفتر ولی فقیه، روز چهارشنبه ۲۳ مرداد ۱۳۸۷
- ۳، ۴ و ۵: نبرد خلق شماره ۲۶۵، دوشنبه ۱ مرداد ۱۳۸۶
- ۶- کتاب نهضت امام خمینی، نویسنده: سید حمید روحانی (زیارتی)، ناشر: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم پائیز ۱۳۷۴، جلد سوم، ص ۴۸۶-۴۸۷
- ۷- همان جا، ص ۴۹۰
- ۸- همان جا، ص ۴۳۰
- ۹- همان جا، ص ۴۸۸
- ۱۰- همان جا، ص ۴۳۶
- ۱۱- نشریه پیام انقلاب، ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شماره ۱۰۹، بخش ۴۵ بررسی انقلاب اسلامی در ایران و قسمت ۷ مربوط به تاریخچه چریک‌های فدایی خلق ایران.
- ۱۲، ۱۳ و ۱۴ - همان جا، بخش ۴۶، قسمت ۸
- ۱۵- همان جا، بخش ۴۵، قسمت ۷
- ۱۶- چپ در ایران له روایت اسناد ساواک، کتاب هشتم، ص ۷ مقدمه
- ۱۷- شکنجه گران می گویند، مولف: قاسم حسن پور، ۴۹۰ صفحه، صفحه های تصویری شماره ندارد، انتشارات موزه عبرت ۱۳۸۶
- ۱۸- همان جا، ص ۱۶
- ۱۹- همان جا، ص ۱۴۱
- ۲۰- همان جا، زیر نویس ص ۱۷۶
- ۲۱- همان جا، زیر نویس ص ۱۷۵
- ۲۲- همان جا، ص ۱۹۵ تا ۱۹۷
- ۲۳ و ۲۴- چریک‌های فدایی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷، نویسنده: محمود نادری، تاریخ چاپ: تابستان ۱۳۸۷، ناشر: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ص ۲۲
- ۲۵- همان جا، ص ۵۷
- ۲۶- همان جا، ص ۱۴۶
- ۲۷- همان جا، ص ۱۱۰

۲۸- همان جا، ص ۴۹۰

۲۹- همان جا، ص ۴۸۰

۳۰- همان جا، ص ۴۸۸

۳۱- همان جا، ص ۷۲۲

۳۲- همان جا، ص ۱۶۰

۳۳- جلد سوم کتاب نهضت امام خمینی، ص ۴۴۵

۳۴- چریکهای فدایی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷، ص ۸۳۰

۳۵- همان جا، ص ۲۹۴

۳۶- همان جا، ص ۶۴۵

۳۷- همان جا، ص ۶۴۶

۳۸- همان جا، ص ۳۳۲

۳۹- گزارشی از جلسه سخنرانی لاریجانی در شیراز، آژانس ایران خبر ۲۰ مهر ۱۳۷۸